

دسته‌های فقه‌الدوله

گفتاری از حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر منصور میراحمدی^۱
پیرامون تطور و جریان‌شناسی فقه سیاسی



تعریف فقه سیاسی

دو تعریف برای فقه سیاسی وجود دارد؛ تعریفی که از قدیم رایج و بیشتر کاربرد داشته و اکثر ادبیات بر اساس آن تولید شده است، فقه سیاسی را شاخه‌ای از فقه تعریف می‌کند که شامل مجموعه‌ای از احکام شرعی درباره‌ی سیاست و زندگی سیاسی است که در متون فقهی آمده و شامل مجموعه‌ای از ابواب فقهی که ناظر به سیاست است، می‌گردد؛ ابوابی مانند دفاع، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، حدود و غیره. بنابراین در تلقی رایج، فقه سیاسی، شاخه‌ای از فقه محسوب می‌گردد.

دو تعریف برای فقه سیاسی وجود دارد؛ در تعریف اول، فقه سیاسی شاخه‌ای از فقه است و شامل مجموعه‌هایی از احکام شرعی درباره‌ی سیاست و زندگی سیاسی است که در متون فقهی آمده است. در تعریف دوم، فقه سیاسی شاخه‌ای از دانش سیاسی مسلمین است؛ یعنی مقسم را دانشی است که توسط مسلمانان شکل گرفته می‌داند و به دو شاخه‌ی اصلی فلسفه‌ی سیاسی و فقه سیاسی تقسیم می‌شود. این تقسیم‌بندی تلاش می‌کند نگاه دانشی و مستقل، به فقه سیاسی داشته باشد.

تعریف دوم ریشه در مباحث دوره‌ی میانه‌ی اسلامی دارد که در تقسیم‌بندی علوم توسط فارابی مطرح شده است. این تعریف چندان رواج پیدا نکرده اما در دهه‌ی اخیر به آن توجه شده و ادبیات متناسب با این تعریف در حال تولید است. در این تعریف، فقه سیاسی شاخه‌ای از دانش سیاسی مسلمین است؛ یعنی مقسم را دانشی که توسط مسلمانان شکل گرفته می‌داند و آن را به دو شاخه‌ی اصلی فلسفه‌ی سیاسی و فقه سیاسی تقسیم می‌نماید. این تقسیم‌بندی تلاش می‌کند نگاه دانشی و مستقل، به فقه سیاسی داشته باشد. البته مستقل بودن آن به معنای بی‌ارتباطی با فقه نیست بلکه در دو حوزه‌ی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی با فقه در ارتباط است و میانی معرفتی و روشی خود را از فقه می‌گیرد. تفاوت آن با تعریف اول در این است که در این تعریف، فقه سیاسی به امرسیاسی می‌پردازد و موضوع آن متمایز از شاخه‌های دیگر فقهی است و جزء دانش‌های سیاسی‌ای محسوب می‌شود که مسلمانان تولید و تأسیس کرده‌اند. دانش مسلمین، گاهی ناظر به سیاست با رویکرد فلسفی بوده که به آن فلسفه‌ی سیاسی گفته می‌شود و گاهی با رویکرد فقهی، که به آن فقه سیاسی می‌گویند. براساس این تعریف فقه سیاسی عبارت است از شاخه‌ای از دانش سیاسی مسلمین که با روش و مبانی فقهی به تأمل در باره‌ی امر سیاسی به منظور تنظیم زندگی سیاسی مسلمانان پرداخته‌اند.

اشاره: فقه سیاسی از آن دست مفاهیم عمیق و ریشه‌داری است که از آغاز اسلام با آن همراه بوده و با هویت امت اسلامی پیوند خورده است. گاهی تاریخ آن را همزمان با شروع اسلام و شکل‌گیری فقه در نظر گرفته‌اند و گاهی آغاز آن را به سده‌های میانی برگردانده‌اند. این اختلاف ناشی از توصیف و تعریفی است که از فقه سیاسی و تاریخ شکل‌گیری فقه وجود دارد. از تعریفی که صاحب‌نظران برای فقه سیاسی بیان می‌کنند، بیشتر دو دسته تعریف رواج پیدا کرده و اجماع نسبی بر سر آن‌ها وجود دارد. دسته‌ای بر این اعتقادند که فقه سیاسی زیرشاخه‌ای از فقه است که در پی یافتن احکامی در حوزه‌ی حکومت است؛ که البته نظر غالب در دوره‌های تاریخی نیز همین بوده است. اما دسته‌ی دیگر، فقه سیاسی را شاخه‌ای از دانش سیاسی مسلمین می‌دانند؛ که بر این اساس با دانش علوم سیاسی اسلامی ارتباط پیدا می‌نماید و به دو دسته‌ی فلسفه‌ی سیاسی و فقه سیاسی تقسیم می‌شود. در زیر متن مصاحبه با حجت‌الاسلام دکتر منصور میراحمدی است که در آن با ایشان در باب تعاریف، تاریخچه، تطورات و دسته‌بندی جریان‌های فقه سیاسی به گفت‌وگو نشستیم.

تاریخچه و تطورات فقه

اگر فقه شیعه را مجموعه‌ی احکام شرعی در نظر بگیریم، آغاز تاریخچه‌ی فقه و فقه سیاسی را بایستی در عصر پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام محسوب کرد؛ اما اگر منظور دانش مدون شده در کتب فقهی باشد، این امر در دوره‌ی میانی اسلامی شکل می‌گیرد و شیخ مفید اولین فقهی است که به تدوین کتب فقهی می‌پردازد و لذا از او به عنوان مؤسس یاد می‌کنند.

اما اگر فقه سیاسی را به عنوان دانشی مدون-نه خود احکام شرعی که در دوره‌ی معصومین علیهم‌السلام مطرح شده‌اند- به حساب آوریم، به چند دوره قابل تمایز هست که عبارتند از:

دوره‌ی اول: دوره آل بویه. شخصیت بارز این دوره، شیخ مفید است. وی در این دوره به شکل مدون و با روش اجتهادی، کتاب‌های فقهی نوشته

است و به طور تخصصی کتاب‌ها و ابوابی را به فقه سیاسی اختصاص داده است. در این دوره، شرایط و زمینه‌ها برای تأسیس فقه و فقه سیاسی فراهم می‌گردد.

دوره‌ی دوم: دوره صفویه. در این دوره اگرچه زمینه‌های آن از قبل مهیا شده است اما به دلیل تأسیس دولت صفویه و رسمیت یافتن مذهب تشیع، فقه و فقه سیاسی به شکوفایی می‌رسد و فقیهان متعددی اقدام به نوشتن در زمینه‌ی فقه به صورت عام و فقه سیاسی به صورت خاص می‌نمایند.

دوره‌ی سوم: اواسط دوره‌ی قاجاریه. در این دوره فقه سیاسی وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود. به دلیل مواجهه‌ی فکری با تجدد و ورود مفاهیم جدید به حوزه‌های اندیشه‌ی شیعی موجب می‌شود تا برخی از فقیهان شیعی این مفاهیم را در دستگاه فقهی خود مورد ارزیابی قرار دهند و این مفاهیم را با توجه به مبانی فکری خود بازسازی نمایند. به عبارت دیگر در این دوره است که سؤالات و پرسش‌های جدیدی در مقابل فقه به وجود می‌آید؛ پرسش‌هایی که مربوط به زندگی جدید است. مفاهیمی مانند قانون، آزادی، برابری، مشروطیت در این دوره مطرح می‌شود. فقیهان دوره‌ی مشروطیت برای اولین بار سعی می‌نمایند این مفاهیم را در دستگاه فقهی‌شان با استفاده از روش اجتهادی بازسازی کنند. این دوره را می‌توان آغاز فقه سیاسی جدید شیعه محسوب کرد.

دوره چهارم: دوره‌ی انقلاب اسلامی. در این دوره شاهد تحولاتی اساسی در فقه سیاسی شیعه هستیم. با شکل‌گیری انقلاب اسلامی -البته منظور سال ۱۳۵۷ نیست؛ بلکه از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد که زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی فراهم و افکار و اندیشه‌های سیاسی و فقهی با محوریت اندیشه‌های حضرت امام (ره) مطرح می‌شود- وارد دوره‌ی جدیدی می‌شویم که برای اولین بار فقه سیاسی و تأملات فقهی خارج از چارچوب نظم سلطانی مطرح می‌گردند. قبل از این دوره، تمامی تأملات فقهی در چارچوب نظم مبتنی بر قواعد سلطنت تدوین شده بود. اما به یک‌باره از دوران امام (ره) شاهد گذار از آن‌ها هستیم. امام (ره) افکار فقهی خودشان را با این گزاره مطرح می‌کنند که سلطنت ذاتا فاقد مشروعیت است و هیچ دلیل و استدلالی بر مشروعیت سلطنت نمی‌توان ارائه کرد. بنابراین گسست کاملی با نظرات پیشین فراهم می‌شود و از این پس نظریه‌ی ولایت فقیه در خارج از نظم سلطانی مطرح می‌شود و در قالب نظم جمهوری یا مردمی شکل می‌گیرد.

در دوره‌ی سوم اصل سلطنت پذیرفته شده است اما تلاش می‌شود تا محدود و نقش مردم در چارچوب نظام سلطنتی در نهاد قانون‌گذاری خلاصه گردد. در واقع نهاد مردمی به نام پارلمان یا مجلس، در کنار سلطنت قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند اختیارات سلطنت را محدود نماید؛ اما در دوره‌ی چهارم علاوه بر اینکه مردم در قانون‌گذاری نقش ایفا می‌کنند در نظام‌سازی هم وارد می‌شوند و برای اولین بار است که حق نظام‌سازی توسط مردم در فقه سیاسی شیعه مطرح می‌شود. بنابراین دوره‌ی چهارم ادامه‌ی دوره‌ی سوم است اما سعی می‌کند فقه را در چارچوبی فراتر از سلطنت تعریف و مطرح نماید.

کتاب‌هایی که در تعریف اول از فقه قرار می‌گیرند عبارتند از: از دوران آل بویه می‌توان به کتاب‌هایی چون «المقنعه» شیخ مفید، «الذریعه» سید مرتضی و «المبسوط» و «النهایه» شیخ طوسی اشاره

از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد که زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی فراهم و افکار و اندیشه‌های سیاسی و فقهی با محوریت اندیشه‌های حضرت امام (ره) مطرح می‌شود- وارد دوره‌ی جدیدی می‌شویم که برای اولین بار فقه سیاسی و تأملات فقهی خارج از چارچوب نظم سلطانی مطرح می‌گردند. امام (ره) افکار فقهی خودشان را با این گزاره مطرح می‌کنند که سلطنت ذاتا فاقد مشروعیت است و هیچ دلیل و استدلالی بر مشروعیت سلطنت نمی‌توان ارائه کرد

کرد. در دوره‌ی صفویه شاهد افزایش کتاب‌های فقهی هستیم که تخصصی‌تر به موضوع فقه سیاسی می‌پردازند. در این دوره می‌توان از کتب «مجمع الفائده و البرهان» محقق اردبیلی، «جامع المقاصد» محقق کرکی و «محجۀ البیضاء» یا «الوافی» مرحوم فیض کاشانی نام برد. در دوره‌ی قاجاریه می‌توان به کتاب «کشف الغطاء» مرحوم کاشف الغطاء، «عواید الایام» مرحوم نراقی که بخشی را به مباحث ولایت فقیه اختصاص می‌دهد، «تنبیه الامه و تنزیه المله» مرحوم نائینی و «حاشیه‌ی مکاسب» مرحوم آخوند خراسانی، اشاره کرد. در دوره‌ی انقلاب اسلامی نیز مباحث و آثار حضرت امام (ره)، را می‌توان نام برد که کتاب اصلی ایشان که به طرح مباحث ولایت فقیه پرداخته است، کتاب «البیع» است. افزون بر این، کتاب‌های بسیار زیادی توسط شاگردان و شارحان اندیشه‌ی فقهی - سیاسی امام (ره) منتشر شده است. علاوه بر این، به طور مشخص آثار مرحوم عمید زنجانی را می‌توان نام برد که هم با نگاهی تاریخی به فقه سیاسی و تحولات آن پرداخته است و هم در باره‌ی برخی موضوعات فقهی - سیاسی جدید تأمل فقهی و حقوقی داشته است. اما متأسفانه در مورد تعریف دوم

وضعیت موجود داشته‌اند و فراتر از پارادایم سلطنت حرکت نکردند. در واقع تلاش آن‌ها بر این بوده است که اندیشه‌های خود را در جهت اصلاح سلطنت به کار بندند.

ب) جریان‌هایی که در قالب نظم مردمی توانسته است تأثیر خود را بر زندگی سیاسی اجتماعی بگذارد. این دسته با شکستن نظم سلطانی، با رویکردی انقلابی به دنبال تأسیس فقه سیاسی جدیدی است. این نگاه را می‌توانیم ابتدا در مشروطیت و سپس به شکل قوی‌تری، در انقلاب اسلامی مشاهده نماییم.

۲. تقسیم‌بندی جریان‌ها بر اساس گستره‌ی ولایت فقیه، به عنوان بحث محوری فقه سیاسی. نظریه‌ی ولایت فقیه، ذیل بحث امامت و ولایت در اندیشه‌ی فقهی شیعه مطرح می‌شود. بر اساس نوع مناسبات و جایگاهی که برای فقیه در این نظریه در نظر گرفته شده، جریان‌های فقه سیاسی را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

الف) گستره ولایت فقیه، در امور نوعی فقط در امور حسبیه است؛ به عبارت دیگر حاکمیت فقیه، فقط و فقط در امور شرعی است و در امور عرفی - به معنای در اختیار گرفتن قدرت - حق حاکمیت ندارد. (امور مربوط به قدرت و حکومت را شامل نمی‌شود)

ب) گستره‌ی ولایت فقیه، علاوه بر امور شرعی، در امور عرفی فراتر از امور حسبیه نیز هست. به عبارت دیگر فقیه واجدالشرایط در همه‌ی این امور، به نیابت از امام عصر (عج) حق اعمال ولایت دارد. (امور مربوط به قدرت و حکومت را شامل می‌شود)

تا دوره‌ی معاصر فقهاء ولایت فقیه را در امور حسبیه، پذیرفته‌اند؛ ولی کمتر امور حسبیه را به حکمرانی و در اختیار گرفتن قدرت، معنی کرده‌اند. اما از دوره‌ی قاجاریه به بعد، مرحوم نراقی در کتاب «عواید الایام» بحث ولایت عام فقیه و حق حاکمیت به معنای در اختیار گرفتن قدرت را به طور مستقل مطرح می‌کند. اکثر فقهایی که بحث ولایت فقیه را در قالب نظم سلطانی مطرح کرده‌اند و خواسته‌اند نوعی محدودیت را در مقابل سلطان ایجاد کنند و او را موظف به رعایت بعضی اصول و احکام شرعی نمایند، رویکرد اصلاحی داشته‌اند. مثلاً در دوره‌ی صفویه می‌توان به افرادی چون محقق کرکی، محقق اردبیلی، فیض کاشانی و محقق سبزواری و در دوره‌ی قاجاریه به کسانی چون میرزای کاشانی، کاشف الغطاء، مرحوم نائینی و آخوند خراسانی اشاره کرد. همه‌ی این‌ها به دنبال این بودند که با رویکرد اصلاحی‌شان، رفتار حاکم را با قوانین شرعی همراه نمایند. اما مرحوم نراقی و حضرت امام (ره) اختیارات ولی فقیه را در حد عام دیده‌اند. (که

حق حکومت را نیز شامل می‌گردد) دغدغه‌ی این فقهاء این است که اگر الگوی ولایت مشروع داشته باشیم، بر فقیه تکلیف است - نه یک حق - که الگوی ولایت فقیه را به تحقق برساند. در نتیجه تمام زمینه‌های تحقق حکومت را فقیه باید دنبال کند تا حکومت محقق گردد. این دو نگاه سبب تأثیرات متفاوتی در رویکرد و رفتار فقهاء در عرصه‌ی سیاست شده است.

نقاط اشتراک و افتراق جریان‌های فقه سیاسی شیعه

نقطه‌ی اشتراک تمام نظرات فقهاء در ارتباط با حکومت در دوران غیبت، پذیرش ولایت فقیه در امور حسبیه است؛ یعنی هیچ فقهی این امر را انکار نکرده است. حتی در مورد آیت‌الله خوئی هم با توجه به مصادیقی مانند جهاد ابتدایی که ایشان برای ولی فقیه قائل هستند و دیگر مباحث فقهی که در کتاب‌های ایشان آمده است، به نظر ایشان هم ولایت فقیه یا حداقل جواز

نگاهی که فقه سیاسی را دانش سیاسی مسلمانان محسوب می‌کند - کمتر کار شده و فقط به برخی موضوعات آن هم به شکل پراکنده پرداخته شده است. شاید اولین کتابی که به شکل منسجم‌تری به فقه سیاسی در معنای دوم پرداخته است، کتاب «درس‌گفتارهایی در فقه سیاسی» باشد که اینجانب به کمک جمعی از اساتید این درس در دانشگاه‌ها در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تدوین و منتشر نموده‌ایم.

جریان‌های فقه سیاسی

جریان عبارت از مجموعه‌ی افکار و اندیشه‌هایی است که توانسته در جامعه تأثیرگذار و جریان‌ساز باشد. بر این اساس از دو منظر می‌توان جریان‌های فقه سیاسی شیعه را تقسیم‌بندی کرد:

۱. تقسیم‌بندی جریان‌ها در قالب نظم سلطانی / نظم مردمی و تأثیراتی که هر یک در زندگی سیاسی - اجتماعی بر جا می‌گذارند. از این منظر دو جریان قابل ملاحظه است:

الف) جریان‌هایی که در قالب نظم سلطانی توانسته است تأثیر خود را بر زندگی سیاسی اجتماعی بگذارد. دسته‌ای از فقهاء به دنبال این بودند تا رفتار سیاسی سلطان و سلطنت را اصلاح کنند؛ یعنی رویکردی اصلاحی به

نقطه‌ی اشتراک تمام نظرات فقهاء در ارتباط با حکومت در دوران غیبت، پذیرش ولایت فقیه در امور حسبیه است؛ یعنی هیچ فقهی این امر را انکار نکرده است. حتی در مورد آیت‌الله خوئی هم با توجه به مصادیقی مانند جهاد ابتدایی که ایشان برای ولی فقیه قائل هستند و دیگر مباحث فقهی که در کتاب‌های ایشان آمده است، به نظر ایشان هم ولایت فقیه یا حداقل جواز تصرف فقیه در حد دخالت در امور حسبیه را پذیرفته‌اند. لذا می‌توان گفت تمام فقهاء ولایت و دخالت فقیه در امور حسبیه را پذیرفته‌اند.

تصرف فقیه در حد دخالت در امور حسبیه قابل پذیرش است. لذا می‌توان گفت تمام فقهاء ولایت و دخالت فقیه در امور حسبیه را پذیرفته‌اند. نقاط اختلاف در دو مورد است. اول اینکه آیا حکومت از امور حسبیه است یا خیر؟ برخی از فقهاء امور حسبیه را تعمیم می‌دهند و معتقدند حکومت از مصادیق مهم امور حسبیه است. بنابراین ولایت در امور حسبیه به معنای پذیرش حکمرانی فقیه است. برای مثال مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی، ولایت فقیه را در امور حسبیه می‌دانست اما امور حسبیه را به نحوی توسعه می‌داد که حکومت را نیز شامل می‌گردید. اما برخی از فقهاء، این توسعه به حکومت را نمی‌پذیرند؛ مانند مرحوم آخوند خراسانی که ولایت فقیه را در امور حسبیه می‌پذیرد اما حکومت را از مصادیق امور حسبیه نمی‌داند. دوم اینکه اگر حکومت را از مصادیق امور حسبیه پذیرفتیم، محدوده و قلمرو اختیارات ولی فقیه تا کجاست؟ از این منظر دو دسته نظرات وجود دارد؛ دسته‌ی اول قائل به ولایت عام برای فقیه هستند اما اختیارات فقیه را در چارچوب احکام فرعی الهی می‌دانند؛ مانند مرحوم آیت‌الله گلپایگانی. دسته‌ی دوم که مرحوم امام (ره) در این دسته قرار دارند، معتقدند اختیارات فقیه فراتر از احکام فرعی الهی است. امام (ره) بحث مصلحت را مطرح می‌کنند که ولی فقیه می‌تواند احکام حکومتی صادر نماید و تا زمانی که مصلحت باشد آن احکام جاری است.

حضرت امام (ره) می‌فرمودند که فقه ما، فقه جواهری است؛ تمامی فقهای ما، چه در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و چه در حوزه‌ی علمیه‌ی قم - اعتقاد به فقه سنتی دارند؛ اما تفاوت در نوع نگرش به فقه است؛ نه روش فقهی. نوع نگرشی که امام (ره) به فقه دارند، نگرش حکومتی و سیاسی است. وقتی ایشان می‌فرمایند حکومت، فلسفه عملی فقه است؛ یعنی تمام ابواب فقه، اگر چه مربوط به سیاست نباشد، سیاسی است. این نگرش در حضرت امام (ره) و شارحان و شاگردان ایشان وجود دارد

مکتب نجف و مکتب قم

مکتب نجف و مکتب قم در میان مکاتب دیگر در فقه و فقه سیاسی برجسته‌تر هستند. در مکتب نجف بیشتر طرف‌داران امور حسبیه حضور دارند و زمینه‌ی طرح این نظریه در آنجا رواج بیشتری داشته است. در دوران معاصر آیت‌الله سبزواری سرآمد این جریان است که البته بر اساس این نگاه، حضور ایشان در تحولات اخیر عراق در حد یک نظارت و به دنبال تأسیس حکومت نبودن، توجیه‌پذیر است. اما در قم بیشتر نظریه‌ی ولایت عام فقیه رواج دارد. تحولات ایران بعد از انقلاب اسلامی بر این موضوع مؤثر بوده است. انقلاب اسلامی، هم محصول این فکر و هم تأثیرگذار بر این اندیشه است. البته این بدان معنا نیست که در نجف نظریه‌ی ولایت عام فقیه و در قم نظریه‌ی امور حسبیه رواج ندارد؛ بلکه غالب افراد به آن سمت گرایش دارند.

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به چاپ رسانده است و نگاه دوم را مورد توجه قرار داده است. همچنین کتاب «حکومت اسلامی» که شامل مجموعه‌ی مقالاتی است که نگاه حکومتی به فقه را مورد بررسی قرار داده، توسط مؤسسه‌ی پژوهش و نشر آثار حضرت امام (ره) انتشار یافته است.

همچنین پژوهشگاه‌ها و نهادهایی که مشغول کار در این زمینه هستند عبارتند از: پژوهشکده‌ی علوم و اندیشه‌ی سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، گروه علم سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، گروه فقه سیاسی انجمن مطالعات سیاسی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، گروه فقه سیاسی مؤسسه ائمه‌ی اطهار و ...

حضرت امام (ره) می‌فرمودند که فقه ما، فقه جواهری است؛ تمامی فقهای ما، چه در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و چه در حوزه‌ی علمیه‌ی قم - اعتقاد به فقه سنتی دارند؛ اما تفاوت در نوع نگرش به فقه است؛ نه روش فقهی. نوع نگرشی که امام (ره) به فقه دارند، نگرش حکومتی و سیاسی است. وقتی ایشان می‌فرمایند حکومت، فلسفه عملی فقه است؛ یعنی تمام ابواب فقه، اگر چه مربوط به سیاست نباشد، سیاسی است. این نگرش در حضرت امام (ره) و شارحان و شاگردان ایشان وجود دارد. این نگرش به فقه در برخی از فقیهان معاصر حتی در قم، متفاوت است. فقه سنتی بر اساس قواعد و قوانین فقه جواهری و روش‌شناسی اجتهاد است؛ اما نگرش به فقه متفاوت است. رویکردی که در مقابل رویکرد امام (ره) است، رویکرد فردی به فقه است و فقط احکام شرعی فرد را بیان می‌کند؛ اما از نظر امام (ره) فقه برای تنظیم زندگی سیاسی است؛ نه فقط برای بیان احکام شرعی فردی.

کتاب‌هایی که در این زمینه مناسب‌اند عبارتند از: کتاب «اصول فقه حکومتی» که شامل مجموعه‌ای از گفت‌وگوها و نشست‌هایی است که